t.me/DaneshSad

درک و دریافت (روان خوانی: جاسوسی که الاغ بود!)

۱-درباره شیوه بیان نویسنده توضیح دهید.

نویسنده با بیانی ساده و صمیمی توانسته روحیه بالای رزمندگان را در بحبوحه جنگ بیان کند.

۲-درباره فضا و حس و حال حاکم بر این متن به اختصار بنویسید.

فضای حاکم بر این خاطره، صمیمی و دوستانه و با حس و حالی طنزآمیز و شاد بیان شده است.

واژه‌های روان خوانی(جاسوسی که الاغ بود!)

*زُل زدن: با چشمی ثابت و بی حرکت به چیزی نگاه کردن

*سلاّنه سلاّنه : آرام آرام ، به آهستگی

*عامل تخریب: شخصی نظامی که کارش نابود کردن هدف‌های نظامی به وسیله انفجار و کار گذاشتن تله‌ای انفجاری است.

*کلوخ: پاره گِل خشک شده به صورت سنگ ، پاره گِل خشک شده به درشتی مشت یا بزرگ‌تر

*مُعطّل: بیکار، بلاتکلیف ؛ معطل کردن: تاخیر کردن ، درنگ کردن

درس ششم: نی نامه

بشنو این نی چون شکایت می‌کند از جدایی‌ها حکایت می‌کند

قلمرو زبانی: نکات دستوری: بشنو: فعل امر / این: صفت اشاره / نی: نهاد / چون: حرف ربط وابسته‌ساز / شکایت: مفعول / می کند: مضارع اخباری / از: حرف اضافه / جدایی‌ها: متمم / حکایت: مفعول / می کند: مضارع اخباری

(برخی همکاران، «حکایت می کند و شکایت می کند» را فعل مرکب می دانند.)

قلمرو ادبی: «نی» استعاره از مولانا یا نماد هر انسان آگاه و دور مانده از اصل خویش / تشخیص: حکایت کردن نی / حکایت، شکایت: جناس / واج‌آرایی: تکرار صامت «ک»

قلمرو فکری: از این نی بشنو که چگونه از فراق سخن می گوید و از جدایی ها و ایام هجران شکایت می کند.

(مفهوم: ناله انسان عارف به خاطر فراق و دوری از حق است.)

کز نیستان تا مرا ببریده اند در نفیرم مرد و زن نالیده اند

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: نفیر: فریاد و زاری به صدای بلند

نکات دستوری: که: حرف ربط وابسته‌ساز / ز: حرف اضافه / نیستان: متمم / تا: حرف ربط وابسته‌ساز / مرا (من): مفعول / ببریده اند: ماضی نقلی / در: حرف اضافه / نفیر: متمم / م: مضاف‌الیه / مرد: نهاد / و: واو عطف / زن: معطوف به نهاد / نالیده‌اند: ماضی نقلی

قلمرو ادبی: نیستان: استعاره از عالم معنا / «مرد و زن»: مجاز از همه هستی و همه موجودات / واج‌آرایی: تکرار صامت «ن» / زن، مرد: تضاد

t.me/DaneshSad

قلمرو فکری: از زمانی که مرا از نیستان (عالم معنا) جدا کرده‌اند، همهٔ آفرینش، هم‌صدا با من از دردِ فراق نالیده‌اند.

(مفهوم: همدردی همه انسان ها با مولانا به سبب جدایی از عالم معنا.)

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: شرحه: پاره گوشتی که از درازا بریده باشند./ شرحه شرحه: پاره پاره / اشتیاق: میل قلب است به دیدار محبوب؛ در متن درس: کشش روح انسان خداجو در راه شناخت پروردگار و ادراک حقیقت هستی.

نکات دستوری: سینه: مفعول/ خواهم: مضارع اخباری (می‌خواهم)/ شرحه شرحه: صفت برای «سینه»/ از: حرف اضافه/ فراق: متمم/ تا: حرف ربط وابسته‌ساز/ بگویم: مضارع التزامی/ شرح: مفعول/ درد: مضاف‌الیه/ اشتیاق: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ ترکیب‌های اضافی: شرح درد، درد اشتیاق

قلمرو ادبی: سینه: مجاز از شنونده دردمند و دردآشنا / شرحه شرحه شدن دل: کنایه از درد و رنج کشیدن/ شرحه، شرح: جناس/ واج‌آرایی: تکرار صامت «ش»

قلمرو فکری: برای بیان درد اشتیاق، شنونده‌ای می‌خواهم که دوری از حق را درک کرده و دلش از درد و داغِ فراق سوخته باشد. *(مفهوم: حالِ عاشق دل‌سوخته را، فقط عاشق زجرکشیده درک می‌کند.)*

هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش بازجوید روزگار وصل خویش

قلمرو زبانی: نکات دستوری: هرکس: نهاد برای مصراع دوم/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ او: نهاد/ دور: مسند/ ماند (شد): فعل/ از: حرف اضافه/ اصل: متمم/ خویش: مضاف‌الیه/ بازجوید: فعل پیشوندی/ روزگار: مفعول/ وصل: مضاف‌الیه/ خویش: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ ترکیب وصفی: هرکس/ ترکیب‌های اضافی: اصل خویش، روزگار وصل، وصل خویش.

قلمرو ادبی: اصل، وصل: جناس/ تلمیح: اشاره به آیه شریفهٔ «إنّا لله و إنّا الیه راجعون» و حدیث «کلّ شیء یرجعُ الی أصله» / دور ماندن، وصل: تضاد

قلمرو فکری: هرکس از اصل و مبدأ خویش دور افتاده باشد، همواره روزگار وصال خود را جستجو می‌کند و به آن بازمی گردد. *(مفهوم: بازگشت به مبدا و خاستگاه اصلی.)*

من به هر جمعیّتی نالان شدم جفت بدحالان و خوش حالان شدم

قلمرو زبانی:معنی واژه‌ها: بدحالان: کسانی که سیر و سلوک آنها به سوی حق کُند است./ خوش‌حالان : رهروان راه حق که از سیر به سوی حق شادمان اند.

نکات دستوری: من: نهاد/ به: حرف اضافه/ هر: صفت مبهم/ جمعیتی: متمم/ نالان: مسند/ شدم: فعل اسنادی/ جفت: مسند/ بدحالان: مضاف‌الیه/ و: واو عطف/ خوش‌حالان: معطوف به مضاف‌الیه/ شدم: اسنادی/ ترکیب وصفی: هر جمعیت/ ترکیب‌های اضافی: جفت بدحالان، جفت خوش‌حالان.

قلمرو ادبی: بدحالان، خوش حالان: تضاد / جفت شدن: کنایه از همراهی و همنشینی/ واج‌آرایی: تکرار مصوت «آ».

قلمرو فکری: من برای اینکه همدم و همرازی پیدا کنم و درد فراق را با او در میان بگذارم، میان هر گروه و جمعیتی حاضر شدم. خواه آنان که در راه شناخت خدا کُند هستند و خواه آنان که حالات قلبی عالی و شکوهمند دارند.

(مفهوم: همراه شدن انسان عارف با همگان- انعطاف پذیری عارف.)

t.me/DaneshSad

هر کسی از ظنّ خود شد یار من از درون من نجست اسرار من

قلمرو زبانی:معنی واژه‌ها: ظن: گمان، پندار

نکات دستوری: هرکس: نهاد/ از: حرف اضافه/ ظن: متمم/ خود: مضاف‌الیه/ شد: فعل اسنادی/ یار: مسند/ من: مضاف‌الیه/ از: حرف اضافه/ درون: متمم/ من: مضاف‌الیه/ نجست: ماضی ساده/ اسرار: مفعول/ من: مضاف‌الیه/ ترکیب وصفی: هرکس/ ترکیب‌های اضافی: ظن خود، یار من ، درون من، اسرار من

قلمرو ادبی: ظن، من: جناس/ واژه‌آرایی تکرار واژهٔ «من» / اسرار: مجاز از حقیقت عشق/ یار شدن: کنایه از همراه شدن/ درون: مجاز از اندیشه

قلمرو فکری: هرکسی در حد فهم و ادراک خود با من همراه و یار شد اما حقیقتِ حال مرا درنیافت.

(مفهوم: ظرفیت وجودی انسان ها در دریافت اسرار عشق متفاوت است.)

سِرّ من از ناله من دور نیست لیک چشم و گوش را آن نور نیست

قلمرو زبانی: نکات دستوری: سر: نهاد/ من: مضاف‌الیه/ از: حرف اضافه/ ناله: متمم/ من: مضاف‌الیه/ دور: مسند/ نیست: فعل اسنادی/ لیک: حرف ربط هم‌پایه‌ساز/ چشم: متمم / و: واو عطف/ گوش: معطوف به متمم/ را: حرف اضافه به معنای «برای»/ آن: صفت اشاره/ نور: نهاد/ نیست (وجود ندارد): غیر اسنادی/ ترکیب وصفی: آن نور/ ترکیب اضافی: سرِّ من

قلمرو ادبی:«چشم و گوش» مجاز از حواس ظاهری/ «نور» استعاره از بصیرت و قدرت شناخت/ دور، نور: جناس/ ناله نی: اضافه استعاری/ نور نداشتن گوش: حس آمیزی

قلمرو فکری: اسرار من در ناله های من نهفته است اما با چشم و گوش و حواس ظاهری نمی‌توان به حقیقتِ این ناله و اسرار درون پی بُرد. *(مفهوم: ناتوانی حواس ظاهری از درک حقیقت عشق)*

تن ز جان و جان ز تن مستور نیست لیک کس را دید جان دستور نیست

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: مستور: پوشیده، پنهان

نکات دستوری: تن: نهاد/ ز: حرف اضافه /جان (اولی): متمم/ حذف مسند و فعل به قرینه لفظی: تن ز جان [مستور نیست.] / و: حرف ربط هم پایه‌ساز / جان (دومی): نهاد/ ز: حرف اضافه /تن: متمم/ مستور: مسند/ نیست: فعل اسنادی/ لیک: حرف ربط هم‌پایه‌ساز/ کس: متمم/ را: حرف اضافه به معنای «برای»/ دید: (مصدر مرخم دیدن) در اینجا اسم است؛ نقش آن مضاف‌الیه است.(دستورِ دید) / جان (سومی): مضاف‌الیه مضاف‌الیه (دستورِ دیدِ جان)/ دستور: نهاد/ نیست: غیراسنادی (وجود ندارد)

✓ترتیب جملات:

تن ز جان [مستور نیست] و جان ز تن مستور نیست. لیک برای کسی، دستور دید جان نیست (وجود ندارد.)

قلمرو ادبی: مستور، دستور: جناس / واژه‌آرایی: تکرار واژه‌های جان و تن

قلمرو فکری: جسم از روح و روح از جسم پوشیده نیست اما توانایی دیدنِ جان به هیچ چشمی داده نشده است.

(مفهوم: راز و رموز عشق ، مانند روح ، با حواس ظاهری قابل مشاهده نیستند.)

آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد، نیست باد

قلمرو زبانی:نکات دستوری: آتش: مسند/ است: فعل اسنادی/ این: صفت اشاره/ بانگ: نهاد/ نای (نی): مضاف‌الیه/ و:

t.me/DaneshSad

حرف ربط هم‌پایه‌ساز/ نیست: فعل اسنادی/ باد: مسند/ هرکه: نهاد/ این: صفت اشاره/آتش: مفعول/ ندارد: فعل مضارع ساده/ نیست: مسند/ باد: فعل دعایی/ ترکیب اضافی: بانگ نای/ ترکیب وصفی: این بانگ ، هر که، این آتش.

قلمرو ادبی: آتش است این بانگ نای: تشبیه فشرده / نیست، نیست: جناس همسان (در مصراع اول فعل است و در مصراع دوم به معنای «نابود») / باد، باد: جناس همسان (در مصراع نخست به معنای «هوا» و در مصراع دوم فعل دعایی است.) / آتش (مصراع دوم): استعاره از عشق / واژه‌آرایی: تکرار واژهٔ آتش/ است، نیست: تضاد/ باد (مصراع دوم): ایهام تناسب: باد←۱- فعل ۲- به معنی «هوا» با آتش که از عناصر چهارگانه است، تناسب دارد. / بیت داری دو قافیه است که در اصطلاح ادبی «ذوقافیتین» گفته می‌شود.

قلمرو فکری: صدایی که از این نی برمی‌خیزد، آتش عشق است و باد و هوا نیست. هر کس این آتش عشق در وجودش راه نیافته است، امیدوارم نابود شود. *(مفهوم: ارزشمندی عشق - بیهوده بودن وجود آدمی بدون عشق)*

آتش عشق است کاندر نی فتاد جوشش عشق است کاندر می فتاد

قلمرو زبانی: نکات دستوری: [این: نهاد محذوف]/ آتش: مسند/ عشق: مضاف‌الیه/ است: فعل اسنادی/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ اندر: حرف اضافه/ نی: متمم/ فتاد (افتاد): ماضی ساده/[این: نهاد محذوف]/ جوشش: مسند/ عشق: مضاف‌الیه/ است: فعل اسنادی/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ اندر: حرف اضافه/ می: متمم/ فتاد (افتاد): ماضی ساده

قلمرو ادبی: آتش عشق: اضافه تشبیهی/ نی، می: جناس / واج‌آرایی: تکرار صامت «ش» / جوشش عشق: اضافه استعاری / بیت آرایه ترصیع دارد. / بیت حُسن تعلیل دارد: شاعر، عشق را دلیل و سبب جوشش شراب دانسته است.

قلمرو فکری: سوز و گداز آتش عشق است که نالهٔ نی را اثر گذار کرده و هر جوشش و شوری که در شراب ایجاد می شود نیز از اثر همین عشق است. *(مفهوم: عشق در همه هستی جاری است.)*

نی، حریف هر که از یاری بُرید پرده‌هایش پرده‌های ما درید

قلمرو زبانی:معنی واژه‌ها: حریف: دوست، همدم، و همراه / دریدن: پاره کردن/ پرده: در اصطلاح موسیقی یعنی آهنگ و نغمه‌های مرتب ، حجاب

نکات دستوری: نی: نهاد/ حریف: مسند/ هر: صفت مبهم/ که (شخص): مضاف‌الیه/ فعل«است» به قرینه معنایی حذف شده است: نی حریف هر که [است]/ که: حرف ربط وابسته ساز/ از: حرف اضافه/ یاری: متمم/ بُرید: ماضی ساده/ پرده‌ها (اولی): نهاد/ ش: مضاف‌الیه/ پرده ها (دومی): مفعول/ ما: مضاف‌الیه/ درید: ماضی ساده/ ترکیب‌های اضافی: پرده‌هایش، پرده‌های ما، حریف که/ ترکیب وصفی: هر که (کس)

قلمرو ادبی: بریدن:کنایه از جدا شدن و دور ماندن/ پرده، پرده: جناس همسان («پردهٔ» نخست، در اصطلاح موسیقی یعنی آهنگ و نغمه‌های مرتب،«پردهٔ» دوم پوشش، حجاب)/«پرده دریدن»کنایه از رسوا و فاش کردن راز.

قلمرو فکری: نی همدم کسانی است که از معشوق خود جدا مانده اند. نغمهٔ نی، راز عاشقان را فاش می کند.
(مفهوم: همدم شدن نی با عشاق- نی افشاگر راز عاشقان است)

همچو نی زهری و تریاقی که دید؟ همچو نی دمساز و مشتاقی که دید؟

قلمرو زبانی:معنی واژه‌ها: تریاق: پادزهر، ضد زهر/ دمساز: مونس، همراز، دردآشنا

نکات دستوری: همچو: حرف اضافه/ نی: متمم/ زهر: مفعول /و: واو عطف/ تریاق: معطوف به مفعول / که: نهاد / دید: ماضی ساده/ همچو: حرف اضافه/ نی: متمم/ دمساز: مفعول/و: واو عطف/ مشتاقی: معطوف به مفعول/ که: نهاد/ دید: ماضی ساده

t.me/DaneshSad

قلمرو ادبی: نی در مصراع اول به زهر و تریاق و در مصراع دوم به دمساز و مشتاق تشبیه شده است./ مصراع دوم آرایه تشخیص دارد/ متناقض نما: نی، زهر و تریاق است. / هر دو مصراع پرسش انکاری دارد.

قلمرو فکری: چه کسی زهر و پادزهری مانند نی دیده است؟ چه کسی همدم و مشتاقی همچو نی دیده است؟

(مفهوم: ویژگی دوگانه نی، نقش ظرفیت وجودی افراد در تأثیرپذیری از عشق)

نی، حدیث راه پرخون می‌کند قصه‌های عشق مجنون می‌کند

قلمرو زبانی: نکات دستوری: نی: نهاد/ حدیث: مفعول/ راه: مضاف‌الیه/ پرخون: صفت مضاف‌الیه/ می کند: مضارع اخباری/ قصه‌ها: مفعول/ عشق: مضاف‌الیه/ مجنون: مضاف‌الیه مضاف‌الیه /می کند: مضارع اخباری/ ترکیب وصفی: راه پرخون /ترکیب‌های اضافی: حدیث راه، قصه‌های عشق، عشق مجنون.

قلمرو ادبی: حدیث کردن و قصه کردن: کنایه از بیان کردن و سخن گفتن/ راه پُرخون: کنایه از دشوار و خطرناک بودن راه عشق/ تلمیح به داستان لیلی و مجنون/ مجنون: نماد عاشق واقعی

قلمرو فکری: نی داستانِ راه پُرخطر عشق را بیان می کند و عشقِ عاشقان حقیقی مانند مجنون را بازگو می نماید.

(مفهوم: دشوار و پر خطر بودن راه عشق)

محرم این هوش جز بی‌هوش نیست مر زبان را مشتری جز گوش نیست

قلمرو زبانی: نکات دستوری: مَحرَم: نهاد/ این: صفت مضاف‌الیه/ هوش: مضاف‌الیه/ جز بی‌هوش: گروه متممی در نقش مسند/ نیست: فعل اسنادی/ مر: نشانه تاکید در متون قدیم/ زبان: متمم/ را: حرف اضافه به معنی« برای»/ زبان: متمم / مشتری: نهاد/ جز: حرف اضافه/ گوش: متمم/ نیست (وجود ندارد): غیر اسنادی

✓ترتیب جملات:

مَحرَم این هوش [کسی] جز بی هوش نیست. مشتری برای زبان جز گوش نیست.(وجود ندارد)

قلمرو ادبی: هوش: استعاره از حقیقت عشق/ بی هوش: استعاره از عاشق/ زبان: مجاز از سخن/ بیت اسلوب معادله دارد / واج‌آرایی: تکرار صامت «ش» / متناقض نما (پارادوکس) در مصراع اول

قلمرو فکری: عاشق، تنها محرمِ راز عشق است. همان گونه که گوش، تنها مشتری سخنانِ «زبان» است.

است. *(مفهوم: شایستگی عاشق برای آگاهی از اسرار عشق)*

در غم ما روزها بیگاه شد روزها با سوزها همراه شد

قلمرو زبانی: نکات دستوری: در: حرف اضافه/ غم: متمم/ ما: مضاف‌الیه/ روزها: نهاد/ بیگاه: مسند/ شد: فعل اسنادی/ روزها: نهاد/ با: حرف اضافه/ سوزها: متمم/ همراه: مسند/ شد: فعل اسنادی

قلمرو ادبی: بیگاه شد: کنایه از اینکه سپری شد/ روزها: مجاز از عمر/ جناس: روز، سوز/ واج‌آرایی: تکرار مصوت «آ»/ واژه‌آرایی: تکرار «روزها»

قلمرو فکری: همهٔ عمر ما عاشقان، با سوز و گداز عشق سپری شد و روزگارمان با غم و اندوه به پایان رسید.

(مفهوم: عاشق همیشه در اندوه دوری از محبوب است.)

روزها گر رفت، گو رو، باک نیست تو بمان، ای آن که جز تو پاک نیست

قلمرو زبانی: نکات دستوری: روزها: نهاد/ گر: حرف ربط وابسته‌ساز/ رفت: ماضی ساده/ گو: فعل امر/ رو: فعل امر/ باک:

t.me/DaneshSad

نهاد/ نیست (وجود ندارد): غیر اسنادی/ تو: نهاد/ بمان: فعل امر/ ای: نشانه ندا/ آن که: منادا/ جز: حرف اضافه/ تو: متمم/ پاک: نهاد/ نیست (وجود ندارد): غیر اسنادی

قلمرو ادبی: روزها: مجاز از عمر/ پاک، باک: جناس/ تضاد: رو، بمان/ رفتن روز: کنایه از سپری شدن/ مصراع اول آرایه تشخیص دارد.

قلمرو فکری: اگر عُمر ما گذشت و از دست رفت اهمیتی ندارد. اما ای عشق(یا: معشوق ازلی) تو بمان! زیرا هیچ کس پاک‌تر و مقدس‌تر از تو نیست. *(مفهوم: ارزشمندی و جاودانگی عشق)*

هر که جز ماهی، ز آبش سیر شد هر که بی روزی است، روزش دیر شد

قلمرو زبانی: نکات دستوری: هر که: نهاد/ جز: حرف اضافه/ ماهی: متمم/ ز: حرف اضافه/ آب: متمم/ ش: مضاف‌الیه / سیر: مسند/ شد: فعل اسنادی/ هر که: نهاد/ بی روزی: مسند/ است: فعل اسنادی/ روز: نهاد/ش: مضاف‌الیه/ دیر: مسند/ شد: فعل اسنادی

قلمرو ادبی: ماهی: استعاره از عاشق واقعی، عارف راستین/ سیر شد: کنایه از دل‌زده شد، بیزار شد/آب: مجاز از دریا /آب: استعاره از عشق / روز: مجاز از روزگار و عمر/ بی روزی: کنایه از بی بهره از عشق/ روزش دیر شد: کنایه از خسته و ملول شدن یا تباه و بیهوده شدن/ سیر، دیر: جناس/ روز، روزی: جناس / ماهی و آب: مراعات نظیر

قلمرو فکری: هرکس جز عاشق واقعی، از عشق بیزار شد. هر کس از عشق بی بهره باشد، روزگارش تباه می‌شود (یا: ملول و خسته می‌شود.) *(مفهوم: اشتیاقِ پایان ناپذیر عاشق)*

درنیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید، والسّلام

قلمرو زبانی: نکات دستوری درنیابد: فعل پیشوندی/ حال: مفعول/ پخته (صفت جانشین اسم): مضاف‌الیه/ هیچ: صفت مبهم/ خام (صفت جانشین اسم): نهاد/ پس: قید/ سخن: مفعول/ کوتاه: مسند / باید [کرد]: فعل غیر شخصی/ والسلام: شبه جمله/ ترکیب وصفی: هیچ خام/ ترکیب اضافی: حال پخته

قلمرو ادبی: پخته: کنایه از عارف راستین و باتجربه/ خام: کنایه از انسان بی بهره از عشق / تضاد: پخته، خام/ والسلام: کنایه از پایان سخن

قلمرو فکری: از آنجا که انسان‌های خام و غیر عاشق، حال عارف کامل را درک نمی‌کنند، پس باید سخن را کوتاه کنم؛ تمام. *(مفهوم: برای درک حقیقت عشق، باید درد آشنا بود.)*

کارگاه متن پژوهی درس ششم

قلمرو زبانی

۱- معنای واژه «دستور» را در بیت های زیر مشخص کنید.

چه نیکو گفت با جمشید دستور که با نادان نه شیون باد و نه سور* فخرالدین اسعد گرگانی

مشاور و وزیر *سور: جشن

t.me/DaneshSad

گر ایدونک* دستور باشد کنون بگوید سخن پیش تو رهنمون فردوسی

اجازه، رخصت * ایدونک: ایدون که؛ ایدون: این چنین

۲-با توجه به دو بیت زیر از مولوی، آیا می‌توان «دیرشدن روز» و «بیگاه شدن» را معادل معنایی یکدیگر دانست؟ دلیل خود را بنویسید. **بله ، چون هر دو به معنای «سپری شدن زمان» است.**

(نکته: در پاسخ به این سوال، اختلاف نظر وجود دارد.)

مکـر او معکـوس و او سـرزیر شـد روزگارش بـرد و روزش دیـر شـد

بیگاه شد بیگاه شد، خورشید اندر چاه شد خورشـید جان عاشـقان در خلوت الله شد

*بی گاه شد: فرا رسیدن هنگام غروب یا شب

۳- نقش دستوری گروه های اسمی مشخص شده در بیت زیر را بنویسید.

هرکسـی از ظـن خـود شـد یـار مـن از درون مـن نجسـت اسـرار مـن

یار من : مسند **اسرار من : مفعول**

قلمرو ادبی

۱-بیت های زیر را از نظر کاربرد آرایه جناس همسان (تام) بررسی کنید.

الف) آتش اسـت این بانگ نای و نیست باد هـر کـه این آتـش ندارد نیسـت باد

نیست- نیست: جناس همسان (در مصراع اول فعل است و در مصراع دوم به معنای «نابود» می باشد.)

باد- باد: جناس همسان (در مصراع نخست به معنای «هوا» و در مصراع دوم فعل دعایی است.)

ب) نـی، حریـف هـر کـه از یـاری بُریـد پرده هایـش پرده هـای مـا دریـد

پرده-پرده: جناس همسان («پردهٔ» نخست، در اصطلاح موسیقی یعنی آهنگ و نغمه‌های مرتب، «پردهٔ» دوم پوشش، حجاب)

۲- به بیت زیر توجه کنید:

مستمع*، صاحب سخن را بر سر کار آورد غنچه خاموش، بلبل را به گفتار آورد صائب تبریزی

*مستمع: شنونده، گوش دارنده

در این بیت، مصراع دوم در حکم مصداقی برای مصراع اول است؛ به گونه ای که می توان جای دو مصراع را عوض کرد؛ در واقع شاعر، بر پایه تشبیه، بین دو مصراع ارتباط معنایی برقرار کرده است؛ به این نوع کاربرد شاعرانه «اسلوب معادله» می گویند.

توجه در اسلوب معادله، هر یک از دو مصراع، استقلال معنایی و نحوی دارند؛ به گونه ای که یکی از طرفین، معادل و مصداقی برای تأیید مفهوم طرف دیگر است.

نمونه:

عشق چون آید، برد هوش دل فرزانه را دزد دانـا می کشـد اول چـراغ خانه را زیب النّسا

شـانه می آید به کار زلف در آشـفتگی آشـنایان را در ایـام پریشـانی بپـرس سلیم طهرانی

عشق بر یک فرش بنشاند گدا و شاه را سیل، یکسان می‌کند پست و بلند راه را غنی کشمیری

در کدام بیت درس، شاعر از «اسلوب معادله» بهره گرفته است؟ دلیل خود را بنویسید.

بیت ۱۴ (محرم این هوش جز بی هوش نیست مر زبان را مشتری جز هوش نیست.)

دلیل: چون مصراع دوم را به عنوان مصداقی برای مصرع اول آورده و بر پایه تشبیه، بین دو مصراع ارتباط معنایی برقرار کرده است.

t.me/DaneshSad

قلمرو فکری

۱–مقصود مولوی، از «نی» و «نیستان» چیست؟

نی: **استعاره از مولانا، انسان کامل، انسان آگاه به عالَم معنا**

نیستان: **استعاره از عالم معنا**

۲–کدام بیت، به این سخن مشهور« کل شَی یرجع إلی أصلِه». (هر چیزی سرانجام به اصل و ریشه خود باز می گردد) اشاره دارد؟

بیت چهارم (هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش)

۳–حافظ، در هریک از بیت های زیر، بر چه مفاهیمی تأکید دارد؟ بیت های معادل این مفاهیم را از متن درس بیابید.

الف) در ره عشق نشد کس به یقین محرم راز هر کسی بر حسب فکر گمانی دارد *برحسب: مطابقِ، طبقِ

مفهوم: ناشناخته بودن اسرار عشق و گمانه‌زنی انسان ها در مورد آن (تفاوت دیدگاه‌ها و تفسیرها در مورد عشق)

بیت معادل : هر کسی از ظنّ خود شد یار من از درون من نجست اسرار من

ب) زمانـه گـر بزنـد آتشـم بـه خرمـن عمر بگو بسوز که بر من به برگ کاهی نیست

مفهوم: بی اهمیت بودن گذر عمر [در زندگی بدون عشق]

بیت معادل: روزها گر رفت، گو رو، باک نیست تو بمان، ای آن که جز تو پاک نیست

٤–جدول زیر را باتوجه به مفاهیم ابیات درس کامل کنید.

مفهوم	شماره بیت
دشوار و پرخطر بودن راه عشق	**....سیزدهم.....**
...ناتوانی حواس ظاهری در درک حقیقت.....	هفتم
اشتیاق پایان ناپذیر عاشق	**...هفدهم....**
نقش ظرفیت وجودی افراد در تأثیرپذیری از عشق	**....دوازدهم..**
..تاثیر مثبت عشق بر تمام موجودات هستی.....	دهم

گنج حکمت: آفتاب جمال

پادشاهی به درویشی گفت که مرا آن لحظه که تو را به درگاه حق تجلی و قرب باشد، یاد کن. گفت که چون من در آن حضرت رسم و تاب آفتاب آن جمال بر من زند، مرا از خود یاد نیاید از تو چون یاد کنم؟! اما چون حق تعالی بنده‌ای را گُزید و مستغرق خود گردانید هر که دامن او را بگیرد و از او حاجت طلبد بی‌آنک آن بزرگ نزد حق یاد کند و عرضه دهد، حق آن را برآرد. فیه مافیه – مولوی

قلمرو زبانی: تاب: فروغ، پرتو/ مستغرق: مجذوب، شیفته، مستغرق گشتن: حیران و شیفته شدن/ مرا آن لحظه یاد کن: «را» حرف اضافه است. به معنی «از»/ تجلّی: آشکار شدن، جلوه کردن. نمودار شدن/ قُرب: نزدیکی، متضاد «بُعد»/ حضرت: پیشگاه الهی/ بر من زند: بتابد/ مرا از خود یاد نیاید: از خود یادم نمی‌آید.

قلمرو ادبی: آفتاب جمال: اضافه تشبیهی / کنایه: دامن کسی را گرفتن کنایه از متوسّل شدن

t.me/DaneshSad

قلمرو فکری: پادشاهی به درویشی گفت: «در آن لحظه که توفیق حضور در درگاه الهی پیدا می کنی(به عالم معنا متصل می شوی)، مرا هم یاد کن». درویش گفت: «وقتی به درگاه خدا می‌رسم و نور جمال او بر من می‌تابد، حتی خودم را فراموش می‌کنم، پس چطور می‌توانم از تو یاد کنم؟ [اما بدان:] وقتی خداوند، بنده‌ای را برمی‌گزیند و او را سراسر غرق در عشق خود می‌سازد، هرکس به آن بنده متوسل شود و از وی چیزی بخواهد، حتی اگرآن بنده [از حاجت آن فرد] نزد خداوند چیزی نگوید، خداوند دعا و حاجت [آن فرد] را برآورده می‌سازد.»

درس هفتم: در حقیقت عشق

بدان که از جمله نام های حُسن یکی جمال است و یکی کمال. و هر چه موجودند از روحانی و جسمانی، طالب کمال اند. [1] *و هیچ کس نبینی که او را به جمال میلی نباشد؛ پس چون نیک اندیشه کنی، همه طالبِ حُسن اند* [2] *و در آن می‌کوشند که خود را به حُسن رسانند و به حُسن که مطلوبِ همه است دشوار می‌توان رسیدن؛* [3] *زیرا که وصول به حُسن ممکن نشود؛ الّا به واسطه عشق، و عشق هر کسی را به خود راه ندهد و به همه جایی مأوا نکند و به هر دیده روی ننماید.* [4]

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: جسمانی: منسوب به جسم، مقابل روحانی/ جمال: زیبایی، زیبایی ازلی خداوند./ حُسن: نیکویی، زیبایی/ کمال: کامل بودن، کامل ترین و بهترین صورت و حالت هر چیز، سرآمد بودن در داشتن صفت های خوب / روحانی: منسوب به روح ، معنویف ملکوتی، آنچه از مقوله روح و جان باشد.

نکات دستوری:

۱–بدان: فعل امر/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ از جمله: حرف اضافه/ نام‌ها: متمم/ حُسن: مضاف‌الیه/ یکی: نهاد/ جمال: مسند/ است: فعل اسنادی/ و: حرف ربط هم‌پایه ساز/ یکی: نهاد/ کمال: مسند/ یکی کمال [است]: حذف فعل به قرینه لفظی/ هر: صفت مبهم/ چه: نهاد/ موجود: مسند/ ند: مخفف فعل اسنادی/ از: حرف اضافه روحانی: متمم/ و: واو عطف/ جسمانی: معطوف به متمم/ طالب: مسند/ کمال: مضاف‌الیه/ اند: مخفف فعل اسنادی

۲– هیچ: صفت مبهم/کس: مفعول/ نبینی: مضارع اخباری (نمی بینی)/که: حرف ربط وابسته ساز/او: متمم/ را: حرف اضافه به معنای «برای» یا « در»)/ مرجع ضمیر او: هیچ کس/ به: حرف اضافه/ جمال: متمم/ میلی: نهاد/ نباشد: غیر اسنادی (وجود ندارد)/ پس: قید – حرف ربط هم پایه‌ساز/ نیک: قید/ اندیشه کنی: مضارع التزامی/ همه: نهاد/ طالب: مسند/ حُسن: مضاف‌الیه/ اند: مخفف فعل اسنادی

۳– و: حرف ربط هم پایه ساز/ در: حرف اضافه/ آن: متمم/ می کوشند: مضارع اخباری/که: حرف ربط وابسته ساز/ خود: مفعول/ به: حرف اضافه/ حُسن: متمم/ رسانند: مضارع التزامی (برسانند)/ و: حرف ربط هم پایه ساز/ به: حرف اضافه/ حُسن: متمم/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ مطلوب: مسند/ همه: مضاف‌الیه/ است: فعل اسنادی/ دشوار: قید/ می توان رسیدن (می توان رسید): فعل غیر شخصی